

از آثار حکیم صمدانی و عارف
ربانی ملا جلال الدین علامه دوانی

شرح یک غزل خواجه حافظ

(۳)

بیت

تو چه دانی زبان مرغان را که ندیدی دمی سلیمان را
سراین نکته مگر شمع در آرد بزبان ورنه پروانه ندارد بسخن پروائی

در معاطف مقدمه اساس بنای این زدوین بر مقاعد قواعد آن مؤسس شد و این نقش تحریر یافت که حضرت جمعیت شعار عشق را دو حیثیت است یکی عاشقی و ازین رو مقتضی اختفاء و انتفاست و دیگر معشوقیت و ازین رو مستدعی ظهور و اظهار است و کلمه جامعه در این مقام آنست که حقیقت عشن بالذات مقتضی فنا، عاشق است در معشوق و چون عاشق که احد طرفی ظهور احکام عشقست در معشوق فانی گردد لامحاله احکام عشق نیز در احکام معشوق مستهلک گردد چنانچه در مقدمه سبق ایمانی بآن رفت پس عاشق را نظر بخصوص حیثیت عاشقی زبان بیان اسرار عشق نیست بلکه اظهار و اشعار آثار جلوه های جمال معشوقی است اگر چه صورتاً از عاشق ظاهر گردد.

رباعی

هر بوی که از مشک و غرنفل شنوی از سایه آن زلف چو سنبل شنوی
چون ناله بلبل ز پی گل شنوی گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی

پس در بدو حال که فنای عاشق ببقای معشوق متبدل نشده از عاشق اظهار اسرار عشق صورت نه بندد تا آن زمان ببقای معشوقی متحقق گردد و آنگاه احکام مرتبه معشوقی همه از و بظهور پیوند و مضمون من عرف الله کل لسانه با فحوای من

عرف الله طال لسانه بك وجه از وجوه توفیق اینست

سخن غیر مگو بامن معشوقه پرست
 کز روی و جام میم نیست بکس پروائی
 شرطی دیگر از شرایط راه طلب بازمینماید که طالب می باید که روی التفات
 از غیر مطلوب گردانیده و جهت قصد مقصود نباشد از غیر او نگوید و نشنود بلکه غیر
 او نه بیند و نداند و چون سابقاً نموده شد که در مبادی احوال شهود صرف بی شوب
 صورت مثالی متصور نیست بنابراین در مصرع دوم جام می را که مجلیست قرین معشوق
 داشت و چون جام مقصود بالذات نیست بلکه بتبعیت مظروف و همچنین درین صورت
 نیز آن صورت مثالی آلت ملاحظه است نه ملاحظه بالذات پس اثبات جام در مصرع
 دوم منافای نفی غیر مطلقاً در اول نباشد چه در جام نظر باوست نه غیر و همانا جمعی
 که این وجه توفیق از ایشان پوشیده مانده ازین نکته بیخبرند .

بیت

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما
 و بنابر آنکه در مقدمه تمهید رفت که دل را جام میگویند میتوان که مراد از
 جام درین مقام دل باشد چه سالک در بندو حال که متوجه تصفیه قلبست دل و دلدار
 هر دو نصب العین دارد چنانچه در معنی کبر و ترسا نموده شد تا آن زمان که تمام بدلدار
 پیوندد و دل درو کم کند آنگاه مضمون این مقال وصف الحال او باشد .

بیت

من بودم و شکسته دلی از متاع دهر و آنهم ز روی لطف غریزی قبول کرد
 و آنگاه بکلی از لوت اثینیت پاک گردد و این وجه همانا بمقصد غزل و ذوق
 خاص ناظم انساب است و در این وجه مثل نکته سابقه ملاحظه باید داشت چه دل
 ملاخط بالذات نیست بلکه عاشق درو روی دوست می بیند .

رباعی

دل داغ تو دارد ارنه بفر و ختمی در دیده توئی و گرنه بر دو ختمی
 جان همدم تست و رنه روزی صد بار در پیش تو چون سپند بر سو ختمی



نرگس ارلاف زدازشیوه چشم تو مرنج نروند اهل نظر از پی ناینائی
 نرگس را اگر چه صورت چشم هست از حقیقت آن که بینائی است بی نصیب
 است آدمی صورتان بی معنی نیز اگر چه در صورت انسانیه اند که نسبت بانجم کاینات
 بمنزله چشم است مردم را بلکه مردم چشم را لیکن از حقیقت آنکه بینائی بحقیقت
 است بی بهره افتاده اند .

بیت

شده زاهد بهوای گل رخسار حبیب همچو نرگس همه تن دیده ولی بینا نیست
 و مع ذلك سنت سینه آلهی بر آن رفته که لایزال این طایفه بمراد جدال تکدیر
 مشرع خاطر صفا بخش دانایان آگاه کنند و خود را در صورت اهل کمال بقاصر نظران
 نمایند و بدعاوی بلند که ایشانرا از معنی آن خبر نباشد استجلاب قلوب عوام کنند و
 ایشان را از توجه بدانایان و استفاضه اذل دانای ایشان محروم گردانند و شان طالب
 آنست که اصلا این طایفه و ترهات ایشان ملحوظ نظر اعتبار او نباشد و بمزخرفات
 ایشان خاطر نرنجانند و عنان از صوب مقصد خود نگرداند

بیت

ابله اگر زنج زند - توره عشق کم مکن شیوه عشق پیشه کن - هرزه شمر دیگر حرف
 چه امثال این موانع نزد همت طالبان ثابت قدم عرضه اعتبار نیست و اگر سالک
 باین وسوس متزلزل شود راه عشق از پیش نرود .

بیت

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم شیوه رندی و مستی نرود از پیشم



این حدیث چه خوش آمد که سحر که میگفت بردر میکده با دف و نی ترسائی
 گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردائی
 در ظلمات کثرت اکوان طالب صاحب درد را وجه طلب جز شروق آفتاب
 وحدت حقیقی نیست چه در شب تاریک هجران عاشق دردمند را قصارای منی جز

ظهور نور جمال معشوق نباشد و این مقال ترانه زبان حال او باشد.

بیت

یارب این تیره شب هجر بیابان آید یارب این درد مرا نوبت درمان آید

تا آن زمان که تباشیر انوار حقیقت از مشرق دل او سر برزند و مواکب غیاهب
امکانی از صولت تیغ اشعه خورشید تجلی راه انهزام پیش گرفته و بمغرب اختفاء ذاتی
و انتفاء اصلی خود رو نهد آنگاه هاتف مقام ندای این بشارت دهد.

بیت

از افق مکرمت صبح سعادت دمید محمود مجازات شد شاه حقیقت رسید

تاکی بخواب صبحدمی فارغ از صبح برخیز کافتاب دمید از شعاع می

و چون درین حال سالک را جمال وحدت ذات بحق الیقین منکشف نگشته بلکه
مطمح نظر او تباشیر انوار عین الیقین است مناسب این حال وقت صبح بغایت روشن
باشد و معنی میکند از پیش گذشت که مقام عشق است و چون هر مقام را مراتب بسیار
و موافق بی شمار است تنکیر میکند مناسب باشد و با ملاحظه معنی ترسا و سحر گاه
بر در میکند بودن ملایم نماید پس خلاصه معنی آن باشد که مرا ازین سخن بغایت
خوش آمد که ره روی صاحب قدم بکمال نزدیک رسیده که شب دوری او بصبح تباشیر
انوار تجلی رسیده بود میگفت که اگر اسلام و خدا دانی ازین نمط است که حافظ
دارد یعنی ناتمامان بی درد که مدار اعمال و احوال ایشان بر صور کونی و رقابق
مجازیست و در این اسلوب سلوک طریقه (ومالی لا اعبد الذی فطرنی والیه ترجعون)
نموده چنانچه بر نکته دان پوشیده نیست ای بسا حسرت و ندامت که ایشان را باشد
در روز حساب که مدار بر حقیقت محض باشد و صور تابع معانی گردد بلکه معانی
مصور گردد و صورت بی معنی متلاشی شود همچنانکه درین عالم معنی بی صورت
معدوم مینماید در آن موطن صورت بی معنی معدوم باشد.

بیت

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده ره روی که عمل بر مجاز کرد

چه نقد مموه عمل ایشان که بی سکه حقیقت اخلاص است نزد صراف عدالت الهی مقبول نخواهد بود و در روز بازار حساب مفلس و تهی دست خواهند ماند .

بیت

قلب اندوده حافظ براو صرف نشد
 که معامل بهمه عیب نهان بینا بود
 و در آن که بودن فردا که در این سیاق عبارت از یوم الحساب است مصدریه اگر
 گردانیده با آنکه در آن هیچ شک و ریب نیست نکته ملحوظ شده از قبیل (تنزیل العالم منزلة
 الجاهل و اجراء الکلام علی سنن اعتقاد المخاطب) چون گویا نزد این طایفه صورت
 پرستان متحقق نیست که روز حساب خواهد بود و در آن روز مدار بر حقیقت محض
 خواهد بود نه بر تمویهات صوری و تصویرات مجازی و اگر بکلی ذاهل از حقیقت
 نبودندی و منغمس در مجاز نشدندی .

بیت

گویا باور نمایدانند روز داوری
 کین همه قلب و دغل در کار داور میکنند
 این یکروست از معنی این دو بیت که هر دانا را بی مزید توجهی ظاهر گردد
 و از آنجا که عارف را از بدو سلوک تامنتهی وصول سیر بر جمیع مواطن الهی از مبدأ
 تا معاد و تمام ایام الله از ازل تا بابد واقع شود و نهایت مرتبه وصول او معاد اکبر و
 قیامت کبریست در این نشاء .

بیت

قیامت است بر آن رخ نقاب زلف اما
 نقاب چون بگشائی قیامت این باشد
 این معنی ازین بیت توان دریافت که زبان حال سالک صاحب مقام که سیرش
 قریب بوصول شده بر در میسکده توحید صرف وقت طلوع صبح قیامت ظهور حقیقت باین
 معنی گویاست که اگر مسلمانی ازین نوع است که پرستان دارند آه از آندم که خورشید
 حقیقت از افق هدایت سر بزند که پیدا شود بحق الیقین که آن توجهات و طاعات
 حقیقتاً نقش و صورت پرستی بوده نه خدا پرستی چه احکام تقلیدات وهمی و خیالی
 غالب بر نشئه انسانی است و ازین جهة وجهه توجه ناقصان جز صورتی محصوره از

آن صورتتواند بود والحق اعلى من كل ما تصورته فقد نحتته والله خلقكم وما تعلمون این بود آنچه بمیامین صفاء وقت و برکات لطف زمان از نغمات ربانی بهوای فضای جولان خیال محرر این مقال رسید و زبان زمان واضح بیان مستنشقان راز را باشارت (الا فتعرضوا لها) باستشمام فوایح فحوای آن میخوانند.

بیت

قدمی زخود برون نه بریاض عشق کانجا نه صداع نغمه گل نه جفای خار باشد
و همانا نکته دان شوخ طبع که اسلوب رمز و ایما که زبان بی زبانان عشق
است داند که در مطای این اوراق بسی سخنان نا نوشته خواند بلکه بمدد
این مقدمات احاطه بر تمام مقاصد ناظم در سایر اشعار او تواند چه از فحوای آن
طریق سیر او تا آنجا که مستقر همت اوست که نشانه سهام اشارت هر کس از آن دو
بیرون نتواند بود معلوم گشت و بنابراین در تکثیر وجوه محامل این ابیات شغف ننمود
بلکه بآنچه بذوق خاص ناظم انساب بود اکتفا نمود مصرع - اندکی گفتم و بسیار
دگر دانستم.

«خاتمه»

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اگر دو گاو بدست آوری و مزرعه‌ای
یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی
بدان قدر که کفاف معاش تو نشود
روی و نان جوی از بهود وام کنی
هزار مرتبه بهتر که از پی خدمت
کمر به بندی و برچون خودی سلام کنی
این یمین